

قطع نمایند . و برای استمرار و دوام آن عهدنامه را نوشته به بیت
المتیق تعلیق نمودند .

این حال بقدر سه سال برین منوال دوام نموده و اهل اسلام
بشدت احتیاج دوچار گردیده و خویشاوندان ایشان که همراه
مخالقان بودند از اضطراب اهل قرابت خیلی متأثر گشته و در میان
قریش برای فسخ چنین عهد قبیل و قال بسیار بهم رسیده و رای و افکار
اکثر کسان بجانب نقض و ابطال صحیفه مملقه قرار یافته از جای
خودش فرود آوردند . درین اثنا در میان مهاجرین اسلام که در حبش
بودند خبر ایمان آوردن قریش شایع گشته بعضی از ایشان بجانب
مکه مکرمه عودت نمودند . و چون شیوع خبر مذکور خلاف بود
پس بعضی از ایشان در شهر و بعضی باطراف مکه در ده کدها مخفی
اقامت ورزیدند . نزدیک سنه یازدهم بعثت سنیه ابوطالب و زوجه
رول الله خدیجه بنت خود یلدیدار بقارحلت نموده و طایفه قریش
باز بتعذیب و اضرار اهل اسلام و ازعاج پیغمبر علیه السلام الخاح
و اصرار بهم رسانیده هر چند برای ابطال و اخفای دین حق سعی
بیشتر مینمودند . ولیکن مصطفی علیه السلام نیز در اظهار دین
اسلام کمر همت بر بسته و با اشراف قبائل عرب که در موسم حج
بمکه می آمدند ملاقات کرده بجانب هدایت دعوت میکردند .
و منکران رسالت را نیز بمعجزات و خوارق عادات الزام بر الزام
میدادند . از قبيله اوس خزرج بعضی اشراف عرب دین اسلام را
قبول کرده و در هنگام دخول مدینه منوره بسیاری کسان دیگر هم
بیعت نموده دائره اسلام را وسیتی حاصل گردید . در عتبه دوم
نیز هفتاد و سه نفر از رجال و دوازده نفر از نساء دین حق را قبول نموده و برای

حجابه اهل اسلام که بجانب مدینه منوره هجرت می کردند تعهد نموده عودت کردند. چون این خبر بسمع گروه مخالفین و اصل کشت باستیصال اسلام شد نطق و تا کید اتفاق را آن چنان بهم رسانیدند که طاقت اسلام از چنین اذیت مالا یطاق طاق گشته و برای هجرت شان بجانب مدینه منوره اذن بیهری لاحق شده طائفه اسلام فوج فوج ترك دیار و بسوی مدینه فرار نمودند. و تنها ابو بکر و علی رضی الله تعالی عنهما تا صدور اذن مخصوص ملازم صحبت رسول خدا ماندند. چون اشراف و اعیان مکه دیدند که اهل اسلام هجرت میکنند. و مصطفی علیه السلام بجز قبیله و اقربای خود اعوان و انصار دیگر هم یافته روز بروز اقتدار بسیار حاصل می نماید. و یقین دانستند که ذات همایون ایشان نیز در نزدیکی مفارقت خواهند فرمود. پس جمعیت مشورت را عقد نموده و بعد از قیل و قال فراوان بقتل رسول الله علیه السلام قرار داده بجهت اجرای آن از هر طائفه يك يك نفر انتخاب نمودند. ازین قرار ناهنجار مقصودشان آن بود که تادست همکنان بخون مبارک رسول یزدان آلوده شده قصاص را بدیت تحویل نمایند. نتیجه مشورت ایشان بواسطه وحی رسول الله منکشف گشته و در فرش خواب خود برای خوابیدن علی رضی الله تعالی عنه امر نموده و ذات مقدس پیغمبر از میان گروه دشمنان اشروا بتر مانند نور بصر مرور نموده بخانه ابو بکر رضی الله تعالی عنه تشریف فرمودند. و از آنجا باهم برآمده در یک غار جبل ثور که پائین مکه است بایار غار قرار گرفتند. علی کرم الله وجهه موافق امر پیغمبر در مکه مانده و امانات اصحاب را که نزد رسول الله علیه السلام بود بصاحبان

خود تسلیم کرده برای وصول بجانب رسول الله شتاب نمود.
 چون مخالفان محقق دانستند که محمد علیه السلام از مکه بجانب
 مدینه مخفی هجرت فرمودند. پس در باب تحریء ایشان شتاب
 ورزیده و تادرغار که مخفی شده بودند رسیده و پرده عنکبوت را که
 بر درغار بافته بود مشاهده نموده چنان تصور کردند که هر آینه از مدت
 مدید کسی در آنجا ندرآمده است و بدین افکار بطرف دیگر رفتار نمودند.
 و علی کرم الله وجهه نیز در مقام مسمی (قبا) رسیده بملاقات
 رسول الله قریر العین گشت. و از آنجا با هم برخاسته بصوب مدینه
 منوره توجه فرموده و در هنگام تقرب بسیاری انصار از اهل مدینه که
 بشرف اسلام مشرف شده بودند باستقبال فرستاده خدای متعال برآمده
 با سعادت و اقبال و اصل مدینه شدند و از دو نفر یتیم جانی را اشترا نموده
 مسجد شریف را که تا امروز رشک افزای بهشت برین است بهما
 بخاننا فرمودند.

در اثنای چنین محنت و مشقت قلب همایون آنحضرت که آینه
 صور غیبیه بود بانوار تنزیل ملاما گشته بسیاری آیات قرآنیه بقید
 قلم درآمده. و بسیاری کسان دیگر هم از حوالی مدینه بهدایت ربانیه
 کامران شدند.

مصطفی علیه السلام در دار هجرت مدینه از غوائل مشرکین
 قریش امنیت حاصل نموده بجهت قوی گردانیدن روابط اتحاد
 بابوبکر صدیق و خارجه و عمر بن الخطاب و عثمان بن مالک و عثمان
 بن عفان و اوس بن ثابت و چندین ذوات دیگر هم از اشراف
 مهاجرین و انصار عقد مواخات نمودند.

غزوهٔ ابواء

چون جمعیت اسلام فراوان گردید، و با اتحاد و معاضدت ایشان قوت و مکننت حاصل شد، پس مطیع و منقاد گردانیدن مشرکین نیز که با اعلای کلمهٔ الله و نشر دین اصفیا و وحدانیت جناب خدا بالفعل مخالفت میکردند فرض گردید، پیغمبر علیه السلام با دو یست نفر جنگاور بمحلی ابوا نام بر سر قریش عزیمت فرمودند. ولیکن کارزار بوقوع نیامده باز گردیدند، هر چند از پی یکدیگر بر بواط و شم العشیره و نخستین بار بر بدر نیز عسکر اسلام رفته بود اما بدشمنان بدسکال دوچار نشده بی جنگ وجدال بجانب مدینهٔ منوره باز گردیدند.

غزوهٔ دوم بدر

بعد از آن رسول اکرم و نبی محترم صلی الله علیه و سلم در مدینهٔ منوره بتشید دین و نشر احکام قرآن مبین مشغول شده و بتاریخ هفتم ماه هجرت قبله را از بیت مقدس بکعبهٔ معظمه تحویل نموده و در سال دوم در ماه رمضان شریف باز بجانب بدر بچنگ قریش بادلاوران جنگاور که از سه صد نفر اندکی بیشتر بودند توجه نموده بالشکر قریش که شمارشان در میان نه صد و هزار بود بچنگ در پیوسته و دشمنان را شکست داده بدر را فتح نمودند. و بسیاری سرداران قریش در آن دار و گیر مقتول و اسیر گردیدند. تا تاریخ نود و دو سال هجریه لامع شدن الویهٔ سعادت مانند شعاع آفتاب جهانتاب در فوحات عظیبه و جسمیه که از حدود چین تا بحر غربی یعنی از اقصای شرق تا منتهای غرب بوقوع آمده انداز فروغ لوای اعجاز التوای اتفاق همین فرقه بود که در غزوهٔ بدر ثانیه از سه صد نفر مرکب بودند.

غزوه کدر و سویق

بعد از آن بغزوه کدر و سویق برآمده بی کارزار باز گشتند غزوه سوم را سبب تسمیه سویق آنست که قبیله قریش خوراک از آرد مسمی سویق می پختند که از هراس بهادران اسلام دیکهارا بردیکدانهها گذاشته رو بکر یز نهادند و غازیان اسلام آن طعام را تناول نموده نامش را غزوه سویق نهادند . اگرچه بعد از آن بجانب ذی امر و بحران هم در پی یکدیگر برای غزاتش یف فرموده باشند ولیکن مخالفان را نیافته تمامه بجاذی الثانی سال سوم هجریه در بحران اقامت ورزیدند .

غزوه بنی قینقاع

چون اهالی بنی قینقاع غزوه بدر را استخفاف و بکرو فر بعضی لاف و کذاف را اظهار می نمودند . پس رسول الله علیه السلام بالشکر اسلام بدانطرف توجه فرموده و تاعدت پانزده روز محاصره را بهم رسانیده ساکنان انبجارا برای تسلیم شدن مجبور گردانیدند . و بشفاعت عبد الله بن ابی تنها بنی ایشان اکتفا نمودند .

سریه زید

برای زدن قافله قریش که بشام آمد و رفت میکرد زید بن حارث مأمور گشته و بسمت قرده قافله قریش را یافته احوال و ائقالش را اغتنام نمود .

غزوه احد

سال سوم هجرت در ماه شوال بسمع رسول ایزد متعال و اصل گردید که از قبیله قریش ابو سفیان با هفتصد سوار و دوهزار و سه صد پیاده عسکر جرار بسوی مدینه منوره می آید . اگرچه ابتدا

موافق رای عبدالله ابن ابی بن سلول حرب تدافعی قرار گیر شده بود ولیکن اشراف مهاجرین و انصار کارزار تجاوزی را اختیار نموده و رسول علیه السلام نیز آنرا قبول کرده با هزار نفر جنگار بعموب احد متوجه شدند. عبدالله بن ابی چنین رفتار را مخالف افکار خود یافته و منفعل گشته با صد نفر لشکر واپس گردید. پس هفت صد نفر دلاور اسلام با سه هزار نفر لشکر مشرکان بازار کارزار را کرم نمودند. اگرچه در حله نخستین قریش مشرکین مغزوم گشته بودند و ایکن تیر اندازان اسلام بکمان آنکه محاربه به ختام یافت از جای خود برجسته تعبیه را خلیل پذیر گردانیدند. و لشکر قریش باز حله آورده هنگامه کیر و دار مشتد شده و از عساکر اسلام بقدر شمت و پیج نفر شهید گردیده و چند نفر از اصحاب کبار نیز از جام قضا شربت رحمت را نوش نمودند. در هنگام مبارزه حمزه با سباع بن عبدالعزی شخصی از بندکان حیره وحشی نام عم رسول علیه السلام حبه بن عبدالمطلب را بدرجه شهادت رسانید. و بر رسول پروردگار نیز درین بازار کیر و دار از هر اضراف و کنار حله های بسیار واقع شده زخمدار گردیدند. و در میان عسکر اسلام خبر ارتحال ایشان بدارالفرار انتشار یافته از اشراف دلاوران اسلام نضربن انس زمره بر آورد و گفت ای جیش اسلام چه می یابید. زود بردشمنان حله آرید تا همگنان ما نیز مانند مصطفی شهید بشویم. زیرا که بند ازوی در زندگانی چهلذت و کامرانی خواهید یافت. و بعد از آن انجمن مردان و جسوران بر لشکر بگانه حله غضنفرانه آورد که از هفتادجا زخمدار گشته سرخ رو وحش از قفس بدن پرواز نمود. و باندک فرصت باز خبر حیات حضرت پیغمبر منتشر شده همگی اسلام

شادکام گشته بجانب کوه رجعت نمودند . اما غلبه بطرف قریش مانده و ابوسفیان بر پیشته کوه برآمده مانند شتر مست فریادی برآورد و گفت بسال آینده ما باز ملاقات خواهیم کرد .

رسول الله علیه السلام نیز باصحاب فرمود که شما هم بگوید محاربه در میان ما باقیست . و تاریخ شانزدهم شهر شوال بجانب مدینه عودت کرده و در هنگام و صحرای مدینه باز خبر یافتند که طائفة قریش بجانب مدینه هم می آیند . بنابراین روز دیگر پیشبر علیه السلام بالشکر اسلام که در احد همراه داشتند بطرف حراء الامة که از مدینه هشت میل بعد مسافت دارد توجه فرمودند . چون دشمنان خبر برآمدن رسول الله برای مقابله استماع نمودند . زود بجانب مکه باز گشتند . مصطفی علیه السلام سه روز در محل مذکور استراحت ورزیده بعد از آن بمدینه رجعت نمودند . هر چند ذات مقدس پیشبر علیه السلام و عمارت اسلام رضی الله تعالی عنهم اجمعین از شدائد کارزار و جریحه های کیر و زار احد بی تاب و بی قرار شده بودند . با این همه بجهت اعلای کلمة الله آرام را بجای ترک کرده همواره بجاهده قیام میفرمودند .

در ماه صفر که نهایت سنه سوم هجرت سنیه بود بمضی که آن از سمت عضل و قاره بخدمت رسول الله آمده چنان گفتند در میان ما بعضی کسان مسلمان شده اند . و میخواهیم که برای تلفسین اصول دین و تعلیم کتاب سین چند نفر روانه فرماید . پیشبر علیه السلام از صحابه کرام مرثد بن ابی مرثد و خاند بن البکیر و عاصم بن ثابت و حبیب بن عدس و زید بن الدثنه و عبد الله بن طارق را همراه ایشان ارسال فرمودند . چون ایشان بلب آب رفیع نام و اصل گشتند .

خائشان غدار بر رفیقان صادق و بہادر و نامدار قیام نموده و دران
 نزدیکی از بنی ہذیل امداد خواسته و بقدر صدمتفر فراہم امده قرار
 بران دادند کہ برای استبدال اسیران کہ در دست اسلام دارند اصحاب
 مشارالہم را گرفتار سازند . ولیکن ایشان روی امتناع نشان داده
 و خود را بطرف کوه کشیدہ و مقاومت غداران چنان سعی بلیغ
 نمودند کہ مرثد و خالد و عاصم در جنگ شہید شدند . و دشمنان غدار
 دیگران را گرفتار کردہ بجانب مکہ می بردند کہ در اثنای راہ ابن طارق
 نیز بندہ را کستہ بر غداران نابکار جاہ آوردہ بقتل رسید . و باقی
 دو نفر دیگر را ہمکہ رسانیدہ بکسانی کہ خویشاوندان شان در جنگ
 احد کشتہ شدہ بودند فروختہ بقتل رسانیدند .

غزوة بئیر معونہ

بعد ازین وقعہ بتاریخ بیستم ماہ صفر رئیس قبیلہ عامر بن
 صعصعہ مسمی ابو براء ابن مالک با بعضی ہدایا بحضور فایض
 النور رسول اللہ مشرف کردید . پیغمبر علیہ السلام فرمود کہ من ہدیہ
 مشرک را قبول نمیکنم . و او را بہدایت دعوت کردند . اگرچہ وی
 بفرمان پیغمبر امتثال نکرد ولیکن چندان تباعد ہم نور زید و گفت
 اگر بعضی اصحاب بطرف نجد رفتہ مردمان را دعوت نمایند چنان
 گمان می برم کہ بسیاری کسان دین اسلام را قبول خواہند کرد .
 گفتند می ترسم کہ ایشان ہم غدیری نمایند . ابو براء گفت من ایشان را
 جایہ میکنم . بنا برین ہمراہ منذر بن عمرو الانصاری بیک روایت
 چہل و بروایت دیگر ہفتاد نفر ارسال فرمودند . وقتی کہ ایشان
 ببئیر معونہ واصل کردیدند حرام بن ملحان را بانامہ رسول اللہ
 علیہ السلام بعامر بن طفیل روانہ کردند . مگر شخص مرقوم مکتوب را

ناخوانده حرام را بقتل رسانید و برای استلحام رفیقانش نیز از بنی عامر امداد طلبید. اگرچه بنی عامر برای محافظه ناموس ابو براء دعوتش را اجابت نمودند. مکر آن اشخاص را که از بنی سلیم ورع و ذکوان خواسته بود زود آمده همکنان را بقتل رسانیدند. و از اصحاب تنها عمرو بن امیه اسیر گشته و چون وی از قبیله مضر بوده با عامر قرابت داشت بنابرین رهائی یافته بجانب مدینه بشتافت و در اثنای راه دو نفر از بنی سلیم دید. و نمیدانست که ایشان با رسول الله معاهده دارند. پس هر دو را کشته بحضور پیغمبر علیه السلام مشرف گردید. و وقعه فجیعه ماضیه نقل کرده و در میان سخن قتل آن دو کس را نیز بیان نمود. آنحضرت فرمودند که باید که دیت مقتولین مذکورین را ادا نمایم

غزوه بنی النضیر

رسول الله علیه السلام برای دیت آن دو مقتول مذکور بطلب امانه بجانب بنی نضیر توجه فرمودند. و ابو بکر و عمرو و علی با بعض اصحاب رضی الله تعالی عنهم در پای دیوار خانه قرار گرفتند. بنی النضیر تکلیف را قبول نموده و رسول الله علیه السلام از انجبار خاسته باز گردیدند. چون اندکی در عودت ایشان تاخیر افتاد پس صحابه کرام در دنبال ایشان بشتافتند و در مدینه منوره بملاقات ایشان مشرف گشته سبب تاخر را سوال کردند. پیغمبر علیه السلام گفت وحی آمد که یهودیان بنی النضیر از بام خانه برای انداختن یک سنگ آسیا بر پیغمبر خدا عمرو بن جحاشی را معین کرده اند. بنابرین بجانب دیگر میل نموده بودم. بعد از آن بچنگ بنی النضیر امر نموده و بسال چهارم هجریه در ماه ربیع الاول عسکر اسلام بحرکت آمده و مدت شش روز یهودیان را

محاصره کرده بشفاعت بعض کسان تنها بجای وطن دشمنان اکتفا نمودند .

غزوه ذات الرقاع

بعد از غزوه بنی النضیر رسول علیه السلام در سال چهارم هجری به تمامه جاذی الاولی در مدینه منوره اقامت ورزیده و بعد از آن با عساکر اسلام بجانب نجد عزیمت فرمودند . اما از هر دو طرف بی وقوع کارزار واپس گشتند . و رسول الله علیه السلام نیز بسوی مدینه منوره عودت فرمودند .

غزوه بدر الموعده

چون در هنگام تحریر بحار به احد بیان شده بود که در حین انقضای محاربه احد ابوسفیان بر کوه برآمده بجیش اسلام خبر داده بود که مال آینده برای جنگ آماده باشند . و از طرف اسلام نیز باذن پیغمبر علیه السلام قبول شده بود . پس تاریخ سال چهارم هجرت در ماه شعبان بدخول میعاد رسول علیه السلام بجانب بدر متوجه گشته و مدت هشت روز در آنجا اقامت فرمودند . اگرچه ابوسفیان هم بالشکر یان قریش از مکه برآمده بود و لیکن بهمانه قحط باز رجعت نمود .

غزوه دومة الجندل

بسمع همایون حبیب خدا واصل گردید که لشکر دشمنان در مقام دومة الجندل فراهم آمده اند . اگرچه ایشان هم بسال پنجم هجرت در ربیع الاول بمقابله بدخواهان توجه فرمودند . ولیکن هنوز بجای مذکور واصل نشده بودند که عسکر دشمنان خود بخود پراکنده

و پزیشان شده رو بکر یز نهادند . و رسول الله علیه السلام نیز
بنی جنات و پیکار عودت فرمودند .

غزوة خندق

چون بنی النضیر بطرف خیبر و شام فراخور استعدای خود
مطروود و منفی شده بودند پس بغنص و عداوت را در حق اسلام
انجمنان قریترا کردند که بعضی بزرگان ایشان باجمعی کلانتران بنی
وائل بمکه رفته و طائفه قریش را بجهت کارزار پیغمبر علیه
السلام و اهل اسلام بتحریک آورده و متوقفان را نیز بوعده
مال و منال اطماع نموده و بعد از عقد اتفاق با قریش بسوی
بنی غطفان شتافته و ایشان را نیز در دایره اتفاق در آوردند .
چون خبر اتفاق ایشان بسمع همایون رسول یزدان و اصل گردید .
باطراف مدینه منوره برای ساختن خندق بهادرت و ذات مقدس
ایشان نیز همراه اصحاب بکندن مباشرت فرموده برای حضر
هر چهل ذراع یکعبده نفر را معین کرده در اندک زمان بحد نختام
رسانیدند . و زنان و کودکان را بمکانهای مستحکم برده در پناه گذاشتند .
و باشهر اقوال از جانب رسول ایزد متعال سه هزار رجالی
برای جنگ وجدال خصمان بدسکال مهیا شده و ابو سفیان نیز
باده هزار نفر جرار قریش و کمانه و قبائل متفند دیگر مانند یهود و غیره
بحرکت آمده مدینه را محاصره کردند . درین اثنا خبر نقض
عهد بنی قریظه نیز بگوش هوش پیر رسیده و چند نفر از اصحاب
کبار نیز رفته صحت آنرا بدرجه تحقیق رسانیدند . و چون کار کار
زار بسیار دشوار گردید . پس پیغمبر علیه السلام برای تفریق
اتفاق دشمنان همراه صحابه کرام در باب وعده تأدیه نمودن ثلث

از محصول خرماى مدینه بقبیله غطفان مشورت نمودند که از انصار
 سعد بن معاذ رضی الله عنه برخاست و گفت یا رسول الله آیا درین
 خصوص امر الهی صادر شده و یا از قلب منور رسول الله فکری
 طلوع نموده و یا تنها برای خیر مآتصوری بوجود آمده است .
 گفتند من می بینم که قبائل عرب برای جنگ و پیکار شما اتفاق کرده
 اند لاجرم می خواستم که قبائل غطفان از اتفاق دشمنان متفرق
 شوند . سعد بن معاذ بسخن آغاز نمود و گفت ایشان در زمان
 جاهلیت هم بی پول یکدانه خرما را از ما نمی توانستند گرفت اکنون
 هم بجز ضرب شمشیر چیزی دیگر بدیشان نخواهیم داد . بنابرین
 کار پیکار قرار یافته بعضی دلیران کارزار و گردنان نامدار قریش
 امیان نیز رفتار خود را بر عسکر اسلام دوآیدند . و در میان ایشان
 خندق حائل کشته باز گردیدند و گفتند این نخستین بار است که فریبی
 چنین در میان عرب رویداده است و بار دیگر نیز چند سوار از یک
 طرف خندق که چندان پهنائی نداشت یک حله گذشته طالب گیر
 و دار شدند . چون از طرف اسلام علی کرم الله وجهه بمیدان
 مبارزه در آمده عمر بن عبد ودی را با خاک یکسان ساخت . پس
 دیگران از مشاهده اینحال از راهی که در آمده بودند باز بر آمده بلشکر
 خود التحاق نمودند .

درین اثنا بر بازوی سعد بن معاذ بر رگ فصدش تیری جان شکار
 کار کرده و دست مناجات را بدرگاه قاضی الحاجات بر آورد و گفت
 ای بار خدایا اگر بعد ازین هم همراه قریش جنگ ماروی دهد تا
 جنگ همراه شان نکنم جانم رامستان . و اما اگر بغیر ازین در میان
 ما محاربه بوقوع نیاید همین زخم جان شکار که دارم شهادت من را نصیب

و تا از بنی قر یظه اخذ ثار تمام مدت حیاتم را تمدید کردن درین اثنا یکی از بزرگان بنی غطفان بنام نعیم بن مسعود بجانب اسلام آمده و با رسول علیه السلام ملاقات کرده و اسلامیت خود را پنهان داشته بجانب قوم خود عودت نموده بصورت خفی در میان بنی غطفان و بنی قر یظه و قریش برای انداختن تفرقه سعی میکرد که ناگهان یکریح عاصف بظهور آمده خیمه و خرگاه احزاب متفقد را انچنان زیروزبر و دیک و دیکد آنها و توشه و توشه دانهای ایشان را بر باد و هدر گردانید که جمعیت شان پریشان و حال نکبت اشتمال شان در زبان مردمان داستان گردید . اگرچه در کتب سیر محرر است که این محاربه بتاریخ سال پنجم هجریه بوقوع آمده و محاصره مدینه بقدر سی روز تمتد گشته است . ولکن بموجب دلائل قطعیة عبدالرحمن بن خالد بن کلب بیان کرده است فی الحقیقه بتاریخ سال چهارم هجرت قبل از غزوه دومة الجندل بوقوع آمده است

غزوه بنی قر یظه

روزی که رسول علیه السلام بمدینه عودت فرمودند در همان روز وقت نماز پیشین از مبنی نقض عهد بنی قر یظه برای غزای ایشان بوحی الهی مأمور شده بچیش اسلام امر نمودند که نماز دیگر را در آنجا باید خوانند . و فی الفور عساکر اسلام بدان جانب توجه نموده و مدت بیست و پنج روز انچنان محاصره و مضائقه را بهم رسانیدند که بنی قر یظه مجبور شده بخدمت رسول علیه السلام عرض کردند که ما بحکم سعد بن معاذ رضی الله عنه راضی شده در دایره اطاعت خواهیم درآمد . سعد بن معاذ حکم نصب شده گفت چون

ایشان نقض عهده نموده و باقریش متفق شده و باستیصال اسلام
جرات ورزیده بطریق نامردی بصورت بد حیاه کاری کرده اند
پس باید که جزا و سزای افعال شایعه خود را نیز دریابند . بنابرین
اگر چه از شش صد نفر بیشتر باخاتونی بنام بنانه که قاتل خلد بن
سوید بود در کوچدهای مدینه جزای عملی خود یافتند . باین شبهه
بعضی از ایشان نیز باب عفو سیراب شدند . بعد از اجرای حکم
مذکور زخم تیر که بر کوه سجد بن معاذ کارگر شده بود باز شده بدرجه
شهادت و اصل گردید

غزوهٔ خیاب

بعد از چند روز از محاربهٔ بنی قریظه شیخ غطفان مسمی عینیه
شتران رسول علیه السلام را که در مکان خیاب نام می چریدند تاراج
و چوبان را کشته و ریش را نیز گرفتار کرده می برد که ساه بن عمر
آن حال را مشاهده کرده و بر پشتهٔ نایه الوداع بر آمده باواز بلند
و قیام مذکور را بجمع اهل مدینه رسانیده دنبال خارت کران دویدن
گرفت و رسول علیه السلام نیز با بعضی گردان زود بر آمده حیوانان را
از دست خارت کنندگان استرداد نمودند . درین محاربه از طرف
اسلام تنها محرزین نتمله شهید شده و عینیه با اتباع و رفقای خود رو
بکر بن نهاد

غزوهٔ بنی المصطلق

بسمع همایون رسول الله و اصل گردید که حرث بن ابو ضرار
و بنی المصطلق برای او قصد اسلام حاضر میشوند . پس پیغمبر علیه
السلام نیز بتاریخ سال ششم هجریه در ماه شوال با مقداری از عساکر
اسلام از مدینه بر آمده بجهت استیصال بنی المصطلق عزیمت فرمودند .

و نزدیک مکانی مسمی مر یسبع فریقین با هم ملاقی شده مشغول
کارزار گشتند و بنی المصطلق مغلوب و پریشان گردیده و بسیاری
کسان از ایشان بدست اسلام امیر شدند. و دختر حرت بن ابو
ضرار نیز امیر شده بسهم ثابت بن قیس اصابت نموده. و چون
رسول علیه السلام انرا خریده و آزاد کرده بعقد نکاح خود در
آوردند. پس همگی خویشاوندانش را خداوندان بندکان از روی
تعظیم و تکریم رسول الله علیه السلام از حلقه بندگی آزاد نمودند.
چنانچه از صد نفر بیشتر اسیر تحریر گردید. درین اثنا در میان دو
نفر از انصار و مهاجرین نزاعی بوقوع آمده و عبدالله بن ابی بن
سلول مانند شتر مست کف بر دهان آورده بعضی هزیان را بیان
نمود که از استماع آن قلب منور حضرت پیغمبر که آینه صور غیبیه
بود مکدر گشت. و ازین حال فرزند عبدالله بن ابی آگاهی یافته
و بحضور ساطع النور حضرت رسالت پناهی مشرف شده گفت
اگر از چنین خیانت بطرد و تبعید پدرم از مدینه فرمان پیغمبری
صادر گردد هر آینه ماورا از دخول مدینه منع میفایم. بعد از آن
پدر خود نیز رفته گفت تا رسول الله علیه السلام نفرماید باید که
در مدینه داخل نشوی فی الجمله وقتی که باز باذن پیغمبر علیه السلام
داخل مدینه شد. فرزندش باز بحضور سعادت پیغمبر علیه السلام
مشرف شده گفت اگر قتل پدرم نیز اقتضا نماید باید که بمن امر
فرماید تا سرشرا بدست خود بریده بخدمت می رسانم. اما اگر از
دست دیگری بقتل رسد می ترسم که غیرت فرزندی بجوش آمده بقتل
مؤمنی که مشرکی را کشته باشد در گناهی عظیم گرفتار بشوم. انهم

سخن پیغمبر علیه السلام ممنون شده فرمودند که بیدر تو هیچ کزنده نخواهد رسید.

(عمره حدیثیه)

بتاریخ سنه ششم هجرت سنیه در ماه ذی القعدة رسول علیه السلام بقصد زیارت بیت الحرام احرام بند کشته هر چند قبائل اسلام را که باطراف مدینه اسکان داشتند برای بردن همراه خود تشویق بسیار فرموده بودند. مگر تنها بقدر یکهزار و پانصد نفر از مهاجرین و انصار برای سفر حاضر شده بطریق اشتهی بجانب مکه عزیمت فرمودند. اما طائفه قریش خالد بن ولید را با مقداری عسکر برای ممانعت ایشان در مکه معین کردند. چون این خبر بسمع همایون پیغمبر علیه السلام واصل گردید از راه انحراف ورزیده و بحدیثیه واصل کشته بجهت فتح باب مکالمه باقریش عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه را بطریق سفارت بسوی مکه ارسال نمودند. چون اهل اسلام در اینجا از عدم آب بشدت تشنگی بیتاب شدند. پس رسول الله علیه السلام فرمودند تا تیری از ترکش برآورده در جایی نصب کردند و مجرد بر آوردن تیر آنقدر آب از زمین جوش زده روان شد که همکنان با اسپان تیر رفتار و حیواناتان بار بردار تازه و سیراب گشتند. بعد از آن پیغمبر علیه السلام از کثرت اشتیاق که بصله رحم داشتند فرمودند که اگر قریش ما را از در آمدن مکه ممانعت نمی نمودند. حقوق تصرف هر خطه که میخواستند بدیشان میدادم. درین اثنا خبری چنان شایع شد که طائفه قریش عثمان بن عفان را که بطریق سفارت رفته بود بقتل رسانیدند. ازین خبر دهشت اثر همگی دلاوران اسلام که همراه پیغمبر علیه السلام بودند بجان رنجیده

وزیر درختی فراهم آمده و بر رسول الله علیه السلام بیعت نموده
 چنان قرار دادند که تافدا شدن همکنان بر قریش حله آرند . و آن
 بیعت را بیعة الرضوان نام نهادند . اما در اندک فرصت کذب خبر
 مذکور بظهور آمده و سهیل بن عمرو نیز از جانب قریش بطریق
 سفارت رسیده و در میان رسول الله و عمر و مذاکره مخصوص بهم رسیده
 قرار بر آن یافت که (من بعد کسانی که از طرف اسلام بجانب قریش هجرت
 نمایند باید که ایشان را بدست اسلام تسلیم نکنند، و کسانی که از قریش
 بسایه اسلام پناه آرند ایشانرا باز بدست قریش بسپارند . و اهل اسلام
 در سال آینده همگی سلاح را گذاشته تنها بایک شمشیر برای زیارت مکه بیایند)
 پیغمبر علیه السلام تحریر صحیفه عهد را بعلی بن ابوطالب امر
 نمودند . مشارالیه در افتتاح عهدنامه چنان نوشت که در میان
 محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و سهیل بن عمرو قرار می که داده شد
 اینست . مگر سهیل بن عمرو و بجانب پیغمبر متوجه شد و گفت اگر ما
 رسول الله بودن ترا تصدیق میکردیم در میان ما چرا اختلاف واقع
 میشد . اگر چه رسول الله علیه السلام برای برداشتن فقره مذکور
 بعلی کرم الله وجهه اشارت فرموده بودند . اما علی قبول نمود .
 پس پیغمبر علیه السلام عهدنامه را بدست مبارک خود گرفته بجای
 آن فقره تنها محمد بن عبدالله تحریر فرمودند .

تا آن زمان کسی ندیده بود که رسول علیه السلام حرفی نوشته
 باشند اگر چه اهل اسلام از عهدنامه که در میان اسلام و قریش قرار
 پذیر گردیده بود خیلی اندوهناک شده قیل و قال بسیار بهر ساینده بودند .
 اما اصحاب کبار بدیشان چنان بیان کردند که چون رسول الله علیه
 السلام از شما بهتر میدانند . پس شك و شبهه ندارد که نتیجه این عهد

نیز بخیر و خوشی سرانجام نیابد. و بدین کلام قلب محزون اهل اسلام را شاد کام ساختند. اگر چه بعد از آن مسلمانان بعضی کسانی را که با اسلام التجا آورده بودند بقریش تسلیم نموده و کسانی را که از اسلام بقریش رفته بودند طلب نکرده بودند. با این همه از سبب معاهده مذکور مسلمانان و مشرکان با امنیت تمام بمنظره و مباحثه در پیوسته و در مدت دو سال بیشتر از آن که از ظهور اسلام تا روز معاهده حدیبیه بفروغ سراج رسالت و شعاع مشکوٰۃ نبوت از بادیه کراهی برآمده راه هدایت یافته بودند در دائرۀ اسلام داخل شدند.

(فرستادن ایلیچیان بجانب ملوک)

(برای دعوت دین اسلام)

رسول الله علیه السلام از روز صلح حدیبیه تا زمان ارتحال همواره ایلیچیان را بانامها برای دعوت دین اسلام بجانب ملوک ارسال می نمودند. و از میان ملوک و سلاطین حکمران قسطنطنیه هر قلیوس و فرمانفرمای مصر مقوقس نامه سعادت پیر را با عزاز و اکرام گرفته و جوابی ادیبانه نوشته و سفیران اسلام را بمنون و مسرور گردانیده باز فرستادند. چنانچه مقوقس بعض هدایا را نیز ارسال نموده بود ملک حبش هم دین اسلام را قبول کرده و جوابی که متضمن محبت و عبودیت بود نوشته بخدمت رسول الله علیه السلام ارسال نمود. اگر چه بسیاری ملوک یمن هم بالتزام ادب مقابله نموده بودند. ولیکن شاه ایران پرویز از روی بی ادبی نامه سعادت را درینده. و فرمانفرمای شام شمر الغسانی نیز جوابی مخالف داده بود مگر چنانچه در اندک زمان شکم پرویز را شیرویه بخنجر خون اشام درید. مملکت شمر نیز بعد از مدتی در قبضۀ تصرف اسلام در افتاده خودش هم محقر گردید. میگویند بتاریخ سنه هفتم هجرت

شب دهم بجاذی الاولی جناب رسول الله بانویه و خرخره نام کسانرا که
وکیل کسری مسمی بازان از یمن باسر پرویز برای تهدید پیغمبر خدا
فرستاده بود بحضور فایض النور خود خوانده بعد از احسان
و اکرام فرمودند که امشب شیرویه پدر خود پرویز را کشته است.
باید که شمازود رفته فرستنده خود را یعنی باز از این حال آگاهی
داده بگوید عن قریب ممالک ایران نیز بزیر حکم اسلام خواهد در آمد.
و اگر بازان و حدانیت جناب پروردگار و رسول بودن من از جانب
کردگار ایمان نماید. او را بر مملکتی که اکنون بوکالت حکمرانی
میکند حاکم مستقل میگردانم. ایشان هم زود رفته امر رسول الله
علیه السلام را ببازان تبلیغ نمودند. چون شیرویه بر تحت پرویز
نشسته شاهی خود را اعلان کرده و بجانب بازان هم خبر جلوس خود
فرستاده بود. پس طوری که رسول الله علیه السلام فرموده بودند در اندک
فرصت بعینه ظاهر شده بازان هم بمخبر صادق ایمان آورد. وقتی که
اسلام یمن را فتح کردند بازان را بر مملکتی که زیر تصرف داشت
تا هنگام وفاتش ابقا نموده حکمران مستقل گردانیدند.

اکنون وقت آنست که در اینجا از روی شاهد بحثی عظیم نقاب
حجاب را برداشته در میدان امتحان ظفر و نصرت شهسوار قلم حقایق
رقرا در انظار اهل انصاف رخصت جولان داده آید.

مطالعه کنندگان کتب سیر رسول الله میدانند که در تمامی
نامه های سعادت که پیغمبر علیه السلام بملوک و سلاطین فرستاده
بودند تنها نامه ملک حبش نجاشی مشتمل بر انواع الطاف و نوازش
بوده و در نامه های دیگران یابرای قبول دین اسلام و یا تأدیة جزیه
انداز و وعید.

و همت‌مضان تکالیف مزبور را با اعلان حرب تهدید شدید شده بود . هر چند هنوز بهادران مهاجرین مکه و دلاوران انصار مدینه در شمار بسیار اندک بودند چنانچه در غزوه ایوا همگی عسکر اسلام عبارت از دو یست نفر بودند . اگر چه بمحاربه احد خیلی اعتنا هم شده بود باز دلالت بر آن مینماید که عسکر اسلام در آن محاربه هم از هفصد نفر بیشتر نبودند . باین همه رسول الله علیه السلام همین لشکر پیک ظفر قلیل المقدار اسلام را بر عشائر و اقوام عرب که بذات مقدس شان مخالفت داشتند میفرستادند . و چون در اندک فرصت شمار دلاوران نامدار بچند هزار نفر بالغ شد . پس بر دولت ایران و روم نیز بحرکت آمده . و با کسانی که در قبول دین اسلام و یا در اعطای جزیه روی امتناع مینمودند کارزار نموده بجزیره و قهر مخالفان را در دایره اطاعت در آورده اند . یعنی در مدت ده سال لشکر اسلام بر جزیره العرب و عراق و اطراف شام مستولی گشته . و لوای سعادت التوای اسلام باطراف و اکناف عالم انوار وحدانیت پروردگار نشر نموده . و بعد از انتقال رسول الله علیه السلام نیز در اندک زمان نور سراج دین اسلام بر معصومه مشارق و مغارب مانند ضیای آفتاب جهانتاب شمعش پاش گردید . و تا تاریخ نود و دو سال هجریه از کاشغر یعنی از اقصای مشرق تا بحر محیط غربی و از شمال تا قسطنطنیه عساکر اسلام بتأیید جناب یزدان ممالک فراوان فتح و تسخیر کرده . و محاسن مدنیت را از بادیه بدویت باقطار عالم برده . و جمیع دیار را بقوانین عادلانه و محاسن اخلاق انسانیه تربیه داده . و با آداب و معارف فائمه و اصول قواعد رائقه ایوان سعادت اقتزان دولت و ملت اسلام را تاسیس نمودند . آیا از هنگام

ظهور تحریر فن تاریخ تا این زمان وقوعات فرمانفرمایان دول عظیمه
و یا فتوحات بزرگان اقوام جسمیه که گاه گاه بظهور آمده ولوله انداز
میشدند بفتوحات اسلام مشابیهی دارند. اگر تصور و تفکر و قوت
و قدرت و وسعت مملکت و مکننت و حشمت و نتیجه احوال دوات
ملوک عظام که در دنیا شهرت تمام دارند بیان نماییم.

امید و ائق بر آن داریم که مردمان صاحب انصاف شرف و مزیت
اسلامیه و رسالت حضرت نبویه که ذات مقدس ایشان مبعوث بالحق
بوده بنای اسلام را بر اساس متین گذاشته اند اعتراف و تصدیق
خواهند کرد.

از حکمداران نامدار نخستین و قدیمترین از فراعنه مصر رمسیس
ثانیست که در میان یونانیان قدیم بنام سیروستریس شهرت داشت .
دوم از نرودان بخت نصر . و سیوم اسکندر یونانی و یا اسکندر
ذوالقرنین . و چهارم از رؤسای تاتار اتلا . و پنجم از رومیان سزار .
و ششم حکمران اقوام مغول جنکیر خان . و هفتم نیز از ترکان تیمور
کورکانیست .

رمسیس ثانی که از سلاله نهم فراعنه مصر بود . سه هزار و سه
صد و سی سال پیش ازین بالشکر فراوان بحرکت آمده و بسیاری
معموره ها را خراب کرده تا محل (مسوپوتامیا) که در میان نهر فرات
و شط عرب است یعنی تاجز بره ابن عمر و اصل کردید . میگویند
بر بعضی سواحل اناطولی هم مستولی شده و مردمان بلاد مفتوحه را
فراخور اصول مصریان بتپرسیستی جبر مینمود . ولیکن بسیار
نکذشت که گروه ستمدیکان کار در را بر استخوان دیده و برپاشده
از جور و اعتساف مصریان خود را رهایی دادند بخت نصر نیز

دو هزار و چهار صد و هشتاد سال پیش ازین از بلده بابل با عسکر فراوان برآمده و دیار سوریه را پایمال و بندکان خدای متعال را بدحال و بنی اسرائیل را استلحام و قدس را با مسجد شریف و بران و همگی علما و کبرای بنی اسرائیل را بزنجیر ظلم گرفتار ساخته بابل فرستاد . و از هر طرف که میگذشت شیشه ننگ و ناموس مردمان را شکسته و خانمان بیچارگان را سوخته درنده آساتا اراضی سفلی مصر استیلا و آثار عمران را ویران و کتیخانه ایشانرا آتشزده با خاکستریکسان ساخت . الله صه تا بیست و هشت سال برین منوال بظلمهای رنگارنگ اهل مصر را چنان بنگت آورد که گروه ستمدینگان از جور بی پایان آن ظالم جانستان بجان آمده و با هم یکدل و یکزبان شده آن غریور منفور را بزور از مصر دور و محجور گردانیدند و در اندک زمان آن ستمکار غدار هم بزنجیر علت جنون گرفتار و بر باد پای نامرادی سوار شده بسوی دارالبوار رفتار نمود .

دو هزار و صد سال پیش ازین اسکندر نیز که هنوز نوزده ساله بود بعد از وفات پدرش فیلیوس بن امناس بر تخت ملکت ماکدونیا که از ابا و اجدادش موروث مانده بود جلوس نمود . چون اهل تراکیا یعنی ساکنان روم ایلی شرقی و پولو پونسیا یعنی موره و اتقا یعنی اتینا و دیگر هم از ساکنان بعض جهات روم ایلی بزور و جبر مطیع فیلیوس شده بودند . پس اسکندر ذوالقرنین را کودک شمرده و کردن خود را از حلقه فرمانبرداری برآورده طامخی و باغی گشتند . ولیکن ان پادشاه نوجوان آتش طغیان را در اندک زمان خاموش گردانیده و اهل روم ایلی را باز در حلقه اطاعت خود در آورده . و خراجی که پدرش بدارا میداد بکمی بریده با چهل هزار نفر جرار ماکدونیا که

پدرش فیلیپوس بطرزی جدید معلم گردانیده بود بمصر رفته و بعد از فتح آن دیار مانند برق خاطف و ریج عاصف بممالک شرق گذشته و ملک ایران و توران را در قبضه تصرف خود در آورده بجانب هندوستان نیز تجاوز نمود. و در هنگام عودتش که سی و دو ساله بود ببابل رسیده بعلمت تب محرق وفات نمود. اگرچه ملازمان رکابش نعشش را با ازدحام تمام برداشته و بشهر اسکندریه که بنای اوست برده دفن کرده اند. ولیکن هنوز هم معلوم نیست که قبرش کجاست. در زندگانی آن پادشاه نیز چیزی که از محاسن باشد بوجود نیامده. بلکه بسیاری ممالک وسیعه ویران و کتابخانه ایران را با خاکستریکسان ساخته عالم را از علوم و تواریخ قدیمه شرقیه محروم گذاشته است.

میکویند آن هم در آخر عمر بتلای خیر گشته و بعضی سرامدان دولت خود را در حالت مستی بدست خود قتل کرده است. چون بتپرستان یونان قدیم که ستاره مشتری را یزدان بزرگ دانسته و در هیكل برقع بصورت انسانی که دو شاخ داشته باشد تصویر میکردند. اسکندر نیز بتاج خود شکل دو شاخ گذاشته و خود را بفرزندی مشتری نسبت داده و در زمره یزدانان داخل شده بصهبای جنون چنان سرگرم گشته بود که در اندک فرصت دولت و اقبال را پدر و دهنمود. و بزرگان لشکریان فرزندش را که آن هم اسکندر نام داشت ناپدید. و ممالک مفتوحه را در میان خود تقسیم کرده هر یک در جایی که یافت شده بود حاکم مستقل گردید. مگر ایشان هم بظهور جمهور روم پایمال شدند.

سزار هم بک هزار و هشت صد و هشتاد سال پیش ازین بظهور

آمده جمهوریّت رومارا که از مدت هفصدسال بمراعات قوانین اساسی
متین نهاده جهانگیر شده بود برهم زده خود را شهنشاه گردانید
ولکن در اندک زمان بدشنة خون آشام انتقام روز حیاتش شام شده
در چاه سیاه عدم گننام کردید . و بعد از ان اخلافش بنام تیر بوس
و نیرون و قزاقالا و توؤنوس و سیوس و مانند ایشان دیگر شهنشاهان روما
نیز بر تخت شهنشاهی نشسته و در راه نصرت دین نصارا مخلوق
خدارا بلا استثنا قتل کرده هم دولت خود را بی نام و نشان و هم عالم
مدنیت را خراب و ویران ساختند .

اتلاهم از تاتارستان باسواری بیکران مانند تندرانش فشان
از دیار جرمان و فرنگستان گذشته شهر رومارا بنیران عدوان بخاک
یکسان ساخت ولیکن در هنگام عودتش باز در فرنگستان طالع
تختش معکوس و لوای تختش منکوس شده و تار و پود سودش
از هم گسسته بالشکری که همراهش بود محو و نابود کردید .

در قرن سادس هجرت سنیه نبویه جنکیر خان و در اوائل قرن
تاسع تیمور خان کورکان نیز بلاد شرق را پایمال و دماء بشر را استحلال
و ساکنان ممالک قطعه آسبار ابلا استثنا نکونسار و بخون چندین
هزاران هزار بندکان پروردگار دامن شهرت خود را داغدار ساخته
باز دست خون الود بسوی حضرت معبود عزیمت نمودند اینک حال
واحوان و نتیجه افعال و اعمال بزرگترین پادشاهان کیتی ستان که
نام ایشان تا این زمان در السنه انم داستان گشته و در تواریخ روزگار
نیز ایشان را از هوشیارترین ابنای بشر شمار کرده اند علی طریق
الاختصار بیان شده است . و هر یکی از ایشان یا از اعضای یک خاندان
حکمران . و یا از دودمان سلطانی عالیشان . و یا از سرداران قومی

بزرگ . و یا از رئیسان قبیله سترک بوده برای کارزار و حصول نتیجه
 افکار خزائن بیشمار و لشکر جرار و یاوران کیرودار و ثروت مملکت
 و وسعت سلطنت و مزید مال و مکننت و کثرت شوکت و حشمت
 داشتند . اما محمد علیه السلام قبل از آن که کام سعادت فرجام را
 در عرصه دنیا بگذارند پدر شان وفات نموده . و ذات خجسته
 صفات شان چون در یتیم یتیم مانده در کفالت عم خود ابوطالب
 یافت شدند . اگر چه ابوطالب از کثرت اهل و عیال و قلت مال
 و منال در معیشت مشقت میکشید . و دست مبارک رسول الله علیه السلام
 نیز از مال دنیا پاک بود . اما با طبیعت پسندیده و اخلاق حمیده
 و اطوار برگزیده که از دنیا و مافیها کرانتر است در میان نوع خود
 مانند نوری که در شب دیخور بظهور آید در وطن خود یعنی در ارض
 حجاز که از حلیه عمران و مدنیت تاری بود . و ساکنانش نیز در بادیه
 ظلمت آباد جهل و عناد با فتر و فاقه حیران و سرگردان می گردیدند .
 بظهور آمده . و بموجب سالف البیان در هنگام صباوت نیز در میان
 قوم و قبیله بصلاح حال و صدق مقال معروف و موصوف بوده
 باسم امین تسمیه می شدند . و قتی که بوحی و نبوت مشرف شده عشیرت
 خود را بدعوت توحید جناب باری آغاز کردند . همکنان از ذات
 ایشان اعراض نموده و محبتی را که قبل از آن بذات مقدس ایشان
 داشتند بعداوت و خصومت مبدل گردانیدند . مگر ذات با برکات
 ان افضل کائنات بتتابع معجزات و تواتر آیات بینات مؤید گشته
 و بسیاری خردمندان اهل انصاف بخواش تمام بدخول دین اسلام
 شتاب ورزیدند . و در اندک زمان جمعیت شان فراوان گردیده همگی
 قبائل عربستان و دیگر ملل و اقوام را نیز با ایمان و اسلام دعوت